



وَمِنْ بَيِّنَاتِ كُلِّ عَلَى اللَّهِ قَوْلُهُ

P. cal.  
1722



وَمِنْ بَيِّنَاتِ كُلِّ عَلَى اللَّهِ قَوْلُهُ

بسم الله الرحمن الرحيم

ای داغ بردل از غم حال قهلا از انفعال لعل لب لاله درین آنکه گشت شاوگل که چه صدها آمد برون بگردست خطا عین آسان ز خوان وصل تو کین چون مثل پیلان پیلان تو شلید	شمرنده ساخت آهوی شبت عزاله دیگر بدست خویش فکر دیار را پایل در روی درو کشید آیه و ناله کس از راه درو میزد بهر کی گون بهاله را مشکل توان گرفت بدست این فواله چون مثل او نخواهد کسی این رساله را
---	--

آزاده کی کند محمود را امان نیکو کند خطا که گرا این قباله را	تا نکلند و عوی حسن آفتاب چند گنی جان و دل را آفتاب نفره زنان اب انصد اضطراب
--	---



کتابخانه مجلس شورای ملی  
تاسیس ۱۳۰۲  
شماره ثبت کتاب: ۱۳۰۲  
شماره ثبت سند: ۱۳۰۲

کتابخانه شاه آقامحمد



از رکب عشق تو چون کیم من زار  
بمرا جان خمسته در تبین است

<p>بد از آفتاب باده من چو می بینم ترا ای بهر زبان چو گویم وصف آن موی سیاه چرا بارب نذار و مضر باین چگونه گل بود چون روی آن ماه چنان مایل شدیم بر حسن جانان چه دانستی از آن دلبر و چه دان</p>	<p>چو می بینم ترا ای بهر زبان چو گویم وصف آن موی سیاه چرا بارب نذار و مضر باین چگونه گل بود چون روی آن ماه چنان مایل شدیم بر حسن جانان چه دانستی از آن دلبر و چه دان</p>
<p>ز وصف می نیادم بر زبان که عقل اگر نکشته ز آفتابان بعاشن آن سیرا مهربان که نبود گل جاودر بوستان ای بی غش زلفت که جز ذکرش ندارم بر زبان از این شوخی دیگر از آن هیچ</p>	<p>چمن گل شد و خسودا دل مشتفت بی زدن از آن هیچ</p>
<p>فدای باده لعش کنده روان کسب در آید زود ای بی غش زلفت چو پر زباده بستم و نه نگار ابر را چو ناله ندو شکوای میان سبک از آن دار و باده نقد جان بستاند ز دست باری</p>	<p>حرام باد بخاریا گلفدا جیب من جو و دستم و قیاح کرد خسودار حسد من دل بخور آید حلال نیست می لعل بی لب سبکی حکایت از نو و جامه گشته دارد حریف باده کس نیست آنکه از ده</p>



مجلس شورای اسلامی  
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی  
تهران

ایک شعور و وجود

تاریخ ۱۳۰۲

مجلس شورای اسلامی

5

۱۱

<p>صدیق بود و تقوی می سرس از محمود</p>	<p>نورانی بود و تقوی می سرس از محمود</p>
<p>چرا و دیگر ندیدم دستان شوخ کسی کم دیده و مثل انجوان شوخ نباشد کس سیه دل و زان شوخ اگر چه نیست خون گود جهان شوخ نباید بود زینسان خا و دان شوخ بغاشن آشکارا و نهان شوخ</p>	<p>بجز از حال ما گرفت آن شوخ خروش از دست او در دیر شوخ خرابی کرد و در هر گوشه پیش خدا پائنده و در دوزخ او خدا را چند خواهی کرد شوخ خرد و خیران شوخ ست کاند</p>
<p>پوشیده</p>	<p>خراب شدن دمع شود شد زانکه اباز او صد بس نامهن شوخ</p>
<p>وصف تو صد هزار می گوید خلق مشک متا میگوید وصف زینت را بار می گوید ترک مردم نکار می گوید باد و خوشکوار می گوید گوهر ابدار می گوید</p>	<p>دل ترا کعبه ارمی گوید دانه خال عین ترا در دیان شرک او زبان داد دلبر خلق چشم مست ترا دار و می در دیار علان در شکم دیار می گوید</p>
	<p>در دوتا اباز می محمود</p>

در دوتا اباز می محمود

در دوتا اباز می محمود

نیا کس

چو بخت مهرت امی نهام بران لذت  
 زهر آمد و زهر و صفت تو صفا کاران لذت  
 کای ز طعم قند لب گلرخان لذت

ذیل الیازارزوه محمود و بنت شوق  
بنت اکبر کفر ذیل بیان لذت

گشت زان میں روی کو گلزار  
چوین مرقوم چراگسٹم اظهار  
زینہار از فرین بد زینہار  
وقفا ریت عذاب بہار  
رہیم از ویدہ شک چو گنا  
نیت گل چور نیت کی زہار

راست تیرایا زهی محمود  
در دلِ من نشست تا سرفا

مفتی محمد رفیع الرحمن  
رکن الدین

محمد رفیع الرحمن  
رکن الدین

ز کوی دوست ز بیم قیاب کی گروم زوال نیست از آن آفتاب حسن تراب که دهنو جاده ترالطف حق تحمل نبر که هست مهر و حسن نعت و توکل نبر	ز کوی دوست ز بیم قیاب کی گروم زوال نیست از آن آفتاب حسن تراب که دهنو جاده ترالطف حق تحمل نبر که هست مهر و حسن نعت و توکل نبر
---	---

ز کوه حسن محمود زود داد امان ز کوه حسن محمود زود داد امان	ز کوه حسن محمود زود داد امان ز کوه حسن محمود زود داد امان
--	--

ز کوه حسن محمود زود داد امان ز کوه حسن محمود زود داد امان ز کوه حسن محمود زود داد امان ز کوه حسن محمود زود داد امان ز کوه حسن محمود زود داد امان ز کوه حسن محمود زود داد امان	ز کوه حسن محمود زود داد امان ز کوه حسن محمود زود داد امان ز کوه حسن محمود زود داد امان ز کوه حسن محمود زود داد امان ز کوه حسن محمود زود داد امان ز کوه حسن محمود زود داد امان
--	--

ز کوه حسن محمود زود داد امان ز کوه حسن محمود زود داد امان	ز کوه حسن محمود زود داد امان ز کوه حسن محمود زود داد امان
--	--

ز کوه حسن محمود زود داد امان ز کوه حسن محمود زود داد امان	ز کوه حسن محمود زود داد امان ز کوه حسن محمود زود داد امان
--	--

در کوی دوست ز بیم قیاب کی گروم  
 زوال نیست از آن آفتاب حسن تراب  
 که دهنو جاده ترالطف حق تحمل نبر  
 که هست مهر و حسن نعت و توکل نبر



سازم چو دل در پرتو ساختی شد روزی جزایات ابدی	سازم چو دل در پرتو ساختی شد روزی جزایات ابدی
سخت غمناک شود زانکه در کجاست شادمانی غافل در کجاست	سخت غمناک شود زانکه در کجاست شادمانی غافل در کجاست
سوز قدیمی که ز جگر رخ اوی بر سوز قدیمی که ز جگر رخ اوی بر	سوز قدیمی که ز جگر رخ اوی بر سوز قدیمی که ز جگر رخ اوی بر
ساز حال دل خود پیش کسی ساز حال دل خود پیش کسی	ساز حال دل خود پیش کسی ساز حال دل خود پیش کسی

سوزی من تیر نظر که گفنی ای محسوس سوزی من تیر نظر که گفنی ای محسوس	
شبه سوارین که آمد ملک خوش شادمانی که در دل غمگین من بی روی	شبه سوارین که آمد ملک خوش شادمانی که در دل غمگین من بی روی
شمار کل ناز که نماند چون نهال و بار شمار از سوز و در غم مهر دار و جگر	شمار کل ناز که نماند چون نهال و بار شمار از سوز و در غم مهر دار و جگر
شبه شب بیکم فریاد و افغان شربت شیرین ز روز جگر افغان	شبه شب بیکم فریاد و افغان شربت شیرین ز روز جگر افغان
شمار کل ناز که نماند چون نهال و بار شمار از سوز و در غم مهر دار و جگر	شمار کل ناز که نماند چون نهال و بار شمار از سوز و در غم مهر دار و جگر

شعبه عجب آرزو ده دل محسوس از جگر ایمان خوش نماند بی وصال یار تاج و تهر	شعبه عجب آرزو ده دل محسوس از جگر ایمان خوش نماند بی وصال یار تاج و تهر
جان معزونی تو گرد از غم جگر ایمان مشکل است ایدل که گردانی این جان	جان معزونی تو گرد از غم جگر ایمان مشکل است ایدل که گردانی این جان
صبر کن ایدل صبر کن ایدل	صبر کن ایدل صبر کن ایدل

کلمه در زبان  
نیز در زبان  
بسیار است  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب



<p>مهر از نو گزینا باشد</p>	<p>مهر از نو گزینا باشد</p>
<p>مهر از نو گزینا باشد</p>	<p>مهر از نو گزینا باشد</p>
<p>مهر از نو گزینا باشد شام غنیمت بی مافوت ای در شام غنیمت نامیده ای چون بود خالی از غنیمت تو بود بلای آگاهی خند می هزاران</p>	<p>ظلم کردی شیخ و ایوب و یاران ظالمنا مهربانان ظلم کنی بازمی آیم ظلم کنی بازمی آیم ظلم کنی بازمی آیم ظلم کنی بازمی آیم</p>
<p>مهر از نو گزینا باشد</p>	<p>مهر از نو گزینا باشد</p>
<p>مهر از نو گزینا باشد مهر از نو گزینا باشد مهر از نو گزینا باشد مهر از نو گزینا باشد</p>	<p>عیب باشد که روزم پیش عاشق بدیل عاشق بدیل عاشق بدیل</p>

مهر از نو گزینا باشد

مهرین زمین خوشتر کباب خوش طبع و خوش خلق	
باشد اگر نواکام خوش است و این بخش بهر باز اگر	
عکس کل محمودی می نویسد دست ایا چون که از دهر خود لاله در گلزار جمع	
غیر راجد بنی امی بر جان داغ غرض نیست که بر جان و دلم لاله غم ندایم اگر داغ نهد بر دل ما غائب از دیده غمیده اگر کرد و یار عوطه به مجرم از دست تو در بر شک غصه با چون بخورد عاشق غمیده	چون بر زنی دل غمیده مار از آن خود دار آتش عشق رخ خود بهار حرم آن لحظه که جانان نهید بران داغ زود باشد که نهید بر دل بی سامان داغ که جان بدلش بر سران داغ برایش یقینان نهید بران داغ
غالب بر دل محمود و دیگر بار ایا می نهد ز آتش جانسوز غم جوان داغ	
فرخ آن لحظه که ساقی بدید باوه صفا در صفت غیش که دارنده جام زلف فارغ الباقی بجان نوشیم مدام خالص النور چون خورشید رخ جانان خازن حصین روی تو هرگز کس گرفت	که سر آن شده دارم غم بجا که بخوده کلکون بود و چه کیف که اعفو کند که چه دارم غم بجا باشد خوش

مهرین زمین خوشتر کباب  
خوش طبع و خوش خلق  
باشد اگر نواکام خوش  
است و این بخش بهر باز اگر

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>قرار داده ام ای دل صبر کن          قدم بکاین کرنی ز سلا کرم          قبول کن که بنا لدا کرج باشد سنگ          چنین نیست کسی چون زنجیر عشق          قدم محنت بجز تو نمی کشم من زار</p>	<p>خدا کلید را باز در دای من          که طهر صبر نهاده ام کرد وای من          شود حسا علی حسا صبر من          بگو شمر که رسد محو من جلدی من          کجا است خوار زان من ز غصه من          قدم نه بخدا سوی مینوای فراق</p>
--	--

<p>بیت</p>	<p>قسم خاکی در بارگاه او محسود          که آبروی من آمد ز گریه های مسروق</p>	<p>دل سامان</p>
------------	--	-----------------

<p>تا زنده صبح چو پروانه بگردی رنگ          نتوان یافت دگر محو علی ملک          نغمه نماند کرج هزار اند پر و بالک          خلق عالم همه حیران تو کرد و شک          لشکر خط تو چون گرد بر آمد به ملک          بر سر آن لب چون فتنه نه شد</p>	<p>ای قصه در کار و در دود          که به میوه و پاکیزه شود از م          کی توان یافت کی محو تو در          که از لب و زبانی توان          که در دود          که در دود          که در دود</p>
---	--

<p>سپید است کام دل          لبها بکجا هیکل در جزین          لنگه کوب بجران چنانم که کس          پای مال نیست آنکس که از بزم          لالی بشکم عجب اختر اند          لیم هست در پیش جانان قریب          می داند آن سیف اگر کام دل</p>	<p>سپید است کام دل          لبها بکجا هیکل در جزین          لنگه کوب بجران چنانم که کس          پای مال نیست آنکس که از بزم          لالی بشکم عجب اختر اند          لیم هست در پیش جانان قریب          می داند آن سیف اگر کام دل</p>
<p>عجب می کند با تو محمد دایان          عجب رام شد با تو رام دل</p>	<p>عجب می کند با تو محمد دایان          عجب رام شد با تو رام دل</p>
<p>که بی رویش نمی گیرد دل آرام          بد و زلف آن روی گل اندام          نشد بد اگر چه صبح دم          فدا دم در جلی بویسته چون لایم          سر مرغ دلم را دزد در دایم          شایسته این چنین رام</p>	<p>که بی رویش نمی گیرد دل آرام          بد و زلف آن روی گل اندام          نشد بد اگر چه صبح دم          فدا دم در جلی بویسته چون لایم          سر مرغ دلم را دزد در دایم          شایسته این چنین رام</p>
<p>مفهم کوی او</p>	<p>مفهم کوی او</p>

کام دل  
 لبها بکجا

عجب می کند  
 عجب رام شد

که بی رویش  
 بد و زلف آن

که بود

نور و کمال و کمال و کمال

نور و کمال و کمال و کمال

نور و کمال و کمال و کمال

نور و کمال و کمال و کمال

نور و کمال و کمال و کمال

نور و کمال و کمال و کمال

نور و کمال و کمال و کمال

نور و کمال و کمال و کمال

نور و کمال و کمال و کمال

نور و کمال و کمال و کمال

نور و کمال و کمال و کمال

نور و کمال و کمال و کمال

نور و کمال و کمال و کمال

نور و کمال و کمال و کمال

نور و کمال و کمال و کمال

نور و کمال و کمال و کمال

نور و کمال و کمال و کمال

نور و کمال و کمال و کمال

نور و کمال و کمال و کمال

نور و کمال و کمال و کمال

مست لوسی غم خیزان من

سوی من از محبت پدری

گردید روی تو خطریا

زنگ گدایی تو ام نمی پادشاه

روز و بکر کم و ده و زیگونی ماه

المسألة الأولى

بانه بود آرد و به جبارده

ہر ایک کی پسیرین حاکمی

منند و می یابند و غیب بر میزنند

مسیح دگر و دل محمدیست

عزیز غم تو رہ نہ ہو سب و ساء و ماہ

مریم جان و دل افکار بودی

روزنی من صبح وصل بار بودی کا

پس بیان فرستادند ابو موسیٰ

اور نظر داشت و رخ و لاله او در کمال

۱۰۰

100

مرکز امور بین الملل و ارتباطات  
تهران، ایران

یارا یمنی علی بابا و موسی کا

یاد ما بگزین کرد آنگاه در شرف

کتابخانه سالان خود شرح

نہیں ہے۔ بلکہ درج ذیل ہے کہ کارخانہ

پیشانی و سر

ایزجیان اسوی

1875

[illegible]

١٢٨

1972

1871

مکتبہ مطبوعہ خانقاہ اہل سنت لاہور

مجلس شورای ملی















